

## استعمار امپریالیستی

در کلیه کشورهای وابسته و مستعمره، کم و بیش در طی قرن بیستم و بویژه پس از جنگ جهانی دوم تحولاتی بوجود آمد که در نظر داشتن آنها و درک صحیح کمونیستی نسبت به آنها وسیله مهمی در پی بردن به منظور و مقصود کلیه رویزونیستها و از جمله خروشچینیستها می باشد.

قبلاً کمونیستها، برهبری لنین و کمینترن و در طی دهها انقلاب در نقاط مختلف آسیا و آفریقا نشان دادند که در عصر امپریالیسم اشکال کهنه استعمار دچار تغییراتی شده و می شود. در عین حال که از جهت تاریخی اساساً سیستم استعماری امپریالیستی که نباید آنرا همچون الگویی در نظر داشت دچار فروپاشی می گردد. اشکال کهنه استعمار، چه بواسطه تکامل سرمایه داری به امپریالیسم و چه تکامل بدوی اقتصادی - سیاسی در این جوامع به عقب رانده شدند. تحت شرایط داخلی و خارجی در این عصر، استعمار نمی توانست شکل کهن خود را از دست ندهد و ما امروزه با آنچه استثنائاً «مستعمره» خوانده میشد تنها به مثابه پدیده‌ای غیرنمونه وار روبروئیم.

استعمار در آن شکل آشکار و تسلط سیاسی مستقیم از طریق نیروهای نظامی و حضور علنی در جوامع عقب افتاده از سویی و آن شیوه بالنسبه محدود بهره کشی از راه صدور کالاهای مصرفی و بعضاً صنعتی با کیفیت عالیتر کار و استیلای صرف برپاره‌ای مواد خام و از دیگر سو، کفایت اقتصادی خود را در رابطه با سرمایه مالی از دست داد. این پروسه ای بمراتب پیچیده تر از یک دگرگونی تاکتیکی - سیاسی در عملکرد جهانی امپریالیسم می باشد. جستجوی انگیزه‌های منحصرأ سیاسی برای چنین تحولاتی از دیدگاه مارکسیستی غیراصولی و از نظر عملی بلاهت آمیز است. چرا که تحولات در اوضاع اقتصادی در کشورهای بزرگ سرمایه داری و جهان مبنای تحول تاکتیکی امپریالیسم بحساب می آید و نه به عکس و پا به پای توسعه سیاست مستعمراتی، تشکیل بازار واحد جهانی و بالاخر پیدایش امپریالیسم این دسته کشورهای وابسته از درون دچار تغییراتی شدند و وارد پروسه تاریخی انباشت بدوی گردیدند.

انحصار سرمایه داری ناگزیر به صدور سرمایه است و ابعاد صدور سرمایه در آن فزونی می گیرد و بصورت یک مشخصه اساسی در می آید. درحالیکه در درون این جوامع وابسته شرایط توسعه سرمایه داری همچون امکانی عمل می کند که می تواند جاذب سرمایه صادر شده و تامین کننده مافوق سودهای کلان باشد.

سرمایه داری هر چند بطنی جای پای خود را در متعمرات باز میکند و صدور سرمایه از کشورهای متروپل به این پروسه سرعت و عمق معین و بعلاوه خود ویژگی هایی می بخشد. پروسه تلاشی نظامات کهن که از همان قرن ۱۹ آغاز شد بلاخره به پیدایی شرایط موجد سرمایه داری و بسط آن منجر میشود. این پروسه که تجارت جهانی و بازار جهانی واحد خواه ناخواه همه ملتها را بدان کشانید، فقط در قرن بیستم بود که با همه مشخصاتش تبارز یافت.

فئودال و دهقان و تولید کننده خرد شهری به بازار جهانی وارد شدند و درحالیکه بدان جذب می گردیدند در سایه وجود آن و در سایه توسعه مبادله کالایی، بازار داخلی خود را منبسط نمودند: تولید به منظور مبادله و فروش هم دهقان، هم فئودال و هم تولید کننده خرد صنف را شامل شد. بورژوازی تجاری سوداگر در این میان نقش مضاعف تجارت واسطه ای را، در رابطه با بازار جهانی و تولید داخلی و همچنین بازار محدود داخلی بعهدہ گرفت و همزاد خود رباخوار را تکثیر بخشید. انقیاد تولیدکنندگان به بورژوازی تجاری و ربایی در زمینه اشکال ماقبل سرمایه داری تولید وسعت یافت. زمین به عرصه مبادله کالایی کشیده شد و اشرافیت فئودال به تجارت روی آورد. تاجر به مالکیت زمین چنگ انداخت و تولید دهقانی بمنظور رفع نیازهای بازار جهانی تحت نظارت تجار سمت و سو گزید. از اینجاست سیستم تولید تک محصولی کشاورزی یا پاره ای منابع و مواد معدنی مورد نیاز صنعت جهانی .

«به منظور ازدیاد زمینه مواد خام برای امپریالیسم جهانی، محصولات کشاورزی نوینی به جای محصولات قدیمی که در اثر سیاست مستعمراتی از بین برده شده اند بوجود می آید. بهمین منظور بجای روشهای آبیاری قدیمی که از بین برده شده، روشهای نوینی معمول میگردد و در دست امپریالیستها به منزله حربه‌ای برای ازدیاد استعمار دهقانان در می آید.

به منظور توسعه بازار داخلی کوشش هایی برای انطباق روش تولید سرمایه داری با مناسبات ارضی که قسمتی از آنها در اثر سیاست مستعمراتی بوجود آمده است، صورت می گیرد. برای حفظ سرمایه مالی متروپل کشتزارهای مختلف احداث می گردد. بهره برداری از معادن مستعمرات بر طبق احتیاجات صنایع متروپل انجام میشود و بخصوص احتیاجات امپریالیسم مربوطه را نسبت بمنافع موادخام سایر کشورها که از تحت سلطه آن خارج است، تامین می نماید.» ۱۰

تجارت جهانی درعین حال گرایش تولید داخلی را در موارد مذکور بیشتر مشخص می نماید. تجارت جهانی، تاجران بزرگ را به شرکای بزرگ و عمده ای برای کشورهای پیشرفته سرمایه داری بدل ساخت. آن تاجرانی که فقط در رابطه با دورپیمایی سرمایه تجاری در کشور مستعمره و نیمه مستعمره پدیدار میشوند، همان بورژوازی کمپرادور تجاری یعنی تاجری است که منشاء درآمد و سودش در وساطت کالاهای کشور پیشرفته تر سرمایه دار با کشور عقب مانده - غیرسرمایه داری قرار دارد. او مثل انگلی به شیوه تولید کهنه می چسبد و شیره آنرا می مکد. دهقان را به بهره کشی خود می کشاند و تولیدکننده خرد را به انتقال بخشی از ارزش های ایجاد شده اش به سرمایه تجاری بین المللی و داخلی وادار میسازد. این تاجران درست بر همان نظام موجود استوارند. گسترش تجارت مبادله کالایی را بسط داده و فتودالها را نیز به مناسبات پولی و نتیجتاً بهره مالکانه نقدی و تنظیم تولید برای فروش سوق میدهد و بدینوسیله شیخ ترین و شدیدترین بهره کشی تحت مناسبات قدیمی و به مشارکت سرمایه را شکل می بخشد. بدین نحو امپریالیسم، فتودال و تاجر هر سه به استثمار دهقانان و زحمتکشان و تولیدکنندگان خرد اشتغال دارند.

- «نظر به اینکه قسمت فوق العاده زیادی از توده های مردم مستعمرات در دهات زندگی کرده و با زمین سروکار دارند، جنبه غارتگرانه اشکال استثمار دهقانان که امپریالیسم و متحدین آن (طبقه ملاکین و سرمایه داران تاجر و رباخوار) مورد استفاده قرار می دهند اهمیت و اشکال خاصی کسب مینماید. در اثر دخالت مستقیم امپریالیسم (تحمل مالیاتها، وارد کردن محصولات صنعتی از متروپل و غیره) کشیده شدن دهات بداخل حوزه اقتصادی پولی و تجاری در این مورد با فقیرشدن تدریجی دهاقین همراه بوده، منجر به از بین رفتن صنایع دستی در دهات می گردد و سرعت وقوع این پدیده از موقعیکه همین پروسه در کشورهای اصلی سرمایه داری روی میداد، بمراتب بیشتر می باشد.» ۳- (تاکید از ماست).

پس روابط پولی نه فقط تاجر را املاک و ملاک را تاجر میکند و میان این دو پیوند مستحکمی درحفظ و بهره کشی از شیوه تولید کهن ایجاد می نماید بلکه با توجه به زمینه داخلی و خارجی تجارت تولیدکنندگان خرد و دهقانان را به سخت ترین شرایط سوق داده و آنها را سلب مالکیت می نماید. شیوه های استثمار دورگه توسط بورژوا- ملاکان، آنها را به طرز دردناکی منقید نموده درحالیکه پاره ای دیگر را کاملاً از ثروت و ملک خود مسلوب الحق ساخته، جماعات روستایی را منهدم و ورشکسته نموده و روانه اردوی کار میسازد. آن «کولها و دورگردانی» که هائری هفتم و هائری هشتم علیه اشان قانون وضع میکردند، که تاریخ آنان را با دار و تازیانه و با داغ بردگی به نیروی کار بدل ساخت با همان بیرحمی در اینجا نیز به جهان چشم می گشایند.

- «سرمایه داری که دهات مستعمرات را درسیستم مالیاتی و دستگاه تجاری وارد نموده و روابط ما قبل سرمایه داری را واژگون نموده است (مثلاً از بین رفتن کمون دهات) بدین وسیله دهاقین را از نوع اشکال استثمار و بندگی ماقبل سرمایه داری رهایی نمی بخشد بلکه تنها به این اشکال جنبه پولی میدهد. (مثلاً معمولاً زمین و حقوق فتودالها که جنسی بوده، بصورت مالیات هایی پولی و غیره درمی آید.) و زحمات و بدبختی دهقانان را باز هم بیشتر می نماید. کسی که به کمک دهقانها می آید، رباخوار آمده است که آنان را غارت می کند و در تحت بعضی شرایط ... حتی دهقانان را بقدری بقرض می کشاند که بردگی موروثی در بین آنها بوجود می آورد.

علیرغم انواع و اقسام گوناگون روابط کشاورزی در مستعمرات مختلف و حتی در قسمتهای مختلف یک کشور مستعمره وضع فلاکت بار و رقت آور توده های دهقانان تقریباً در همه جا یک سان است... قابلیت تولید کار آنها و همچنین تقاضا برای کار آنها در حال کاهش است.

فقیر شدن دهقانان در این کشورها یک پدیده عمومی است...

توده های وسیعی از دهاقین از جریان تولید خارج انداخته میشوند و برای آنها شانس پیدا کردن کار در شهرها بهیچ وجه نیست و در دهات کمتر کار پیدا نموده و در نتیجه به کولی های و دوره گردان بدبخت تبدیل میشوند.» ۱۰-

ویران شدن اقتصاد خودکفا و طبیعی بواسطه تجارت جهانی و داخلی، که گاهی مستقیماً بطور قهرآمیز با درهم شکستن وسایل تولید خرد و صرف اراضی و بیرون راندن دهقانان و گاهی غیر مستقیم از طریق «توپخانه سرمایه» یعنی «بهای ارزان کالاهای» تجاری صورت گرفت توسط تجار که به همه گوشه و زوایای تولید و تا حد امکان نفوذ کرده و آنرا می پوشانند بطور روزافزونی در همه مستعمرات و نیمه مستعمرات مشاهده میگردد. زوال اقتصاد کهنه و پیدایش اردوی سلب مالکیت شدگان در یک قطب همراه است با تمرکز ثروت در دست تجار و مالکین بورژوا و رباخواران. پروسه سلب مالکیت اکنون در اینجا فقط در خطوط کلی اش ترسیم میشود. معهداً از همان هنگام که بازار داخلی رو به تکوین می رود و مبادله به خصلت و هدف تولید تبدیل میشود ما همه اشکال متنوع این سلب مالکیت را در مستعمرات می بینیم. هیچ شناعت و ستمگری نیست که تاریخ این خلع ید به خود ندیده باشد.

«داستان این خلع ید را سالنامه های بشریت با حروفی از خون آتش ثبت نموده است.» - ۹

قطعی، مرگ، امراض بیشمار، فقر دهشتناک، بی خانمانی، خانه بدوشی، کشتارهای بی رحمانه... این آن چیزهایی است که سرمایه در جریان انباشت بدوی خود در مستعمرات نیز بنمایش می گذارد. مفهوم سلب مالکیت از تولیدکننده بلاواسطه مستقیماً مربوط به تشکیل بازار داخلی می باشد. هرچه این بازار بیشتر تولید را در بر گیرد بهمان میزان هم پروسه سلب مالکیت تشدید میشود. این بدان معنی است که وسایل معیشت و تولید در دست عده ای متمرکز و از دست عده بسیاری خارج گردد.

- «روندی که موجب ایجاد مناسبات سرمایه داری میشود، نمی تواند به غیر از روند جدایی کارگر از مالکیت وسایل کارش چیز دیگری باشد، یعنی پروسه ای که از یک جهت وسایل اجتماعی معیشت و تولید را مبدل به سرمایه می کند و از سوی دیگر تولیدکنندگان مستقیم را بصورت کارگر مزدور در می آورد. پس آنچه انباشت بدوی خوانده شده است بجز پروسه جدایی تولیدکنندگان و وسایل تولید نمی تواند چیز دیگری باشد.» - ۹

طبیعی است در هنگام مطالعه مسیر تکامل جوامع مستعمره و نیمه مستعمره در شرایط امپریالیستی اختصاصاً بایستی محور را بر روی چگونگی شکل گیری بازار داخلی واحد و تاریخ این خلع ید بگذاریم. همه عواملی که بخوبی در این جریان دخیلند درست در جهت این خلع ید عمل می کنند و صرف نظر از شکل و چگونگی تاثیر آنها آنچه موجب رنگ و جلای ویژه پروسه مذکور میشود - همگی در ایجاد شرایط سرمایه نقش خاص خویش را ایفا می نمایند. پس در اینجا هم خلع ید تولیدکننده مستقیم و بویژه دهقانان پایه عمومی انباشت بدوی را تشکیل میدهد.

- «در تاریخ انباشت بدوی همه آن دگرگونی هایی که به مثابه اهرم برای طبقه نواخته ای سرمایه دار به کار می روند از لحاظ تاریخی دوران سازند ولی پیش از همه آنها لحظاتی اهمیت دارند که توده های بزرگ انسانی ناگهان بزور از وسایل امرار معاش خود کنده شده و همچون پرولتاریای مسلوب الحق بر روی بازار کار فرو ریخته میشوند. خلع ید تولیدکنندگان روستایی یعنی دهقانان از ملک و زمین خویش پایه و مبنای تمامی پروسه را تشکیل میدهد.» - ۹

این پروسه ای دو سویه است: از یکطرف تمرکز وسایل کار و معیشت و از طرف دیگر خارج شدن این وسایل از دست تولیدکننده حامل و بلاواسطه. برای آنکه پول و کالا مبدل به سرمایه شوند، شرایط معینی باید وجود داشته باشد. یعنی دارندگان دو نوع کالای متفاوت روبروی هم قرار میگیرند: یکطرف کسانی که صاحبان پول و وسایل تولید و معیشت هستند و طرف دیگر کارگران آزاد؛ اولی خریدار نیروی کار به منظور ارزش افزایش و دومی فروشنده نیروی کار خویش. پروسه بدوی انباشت دقیقاً با سلب مالکیت از تولیدکننده خرد در عین حال که نیروی کار آزاد را پدید می آورد، ثروت، پول را به مثابه سرمایه در قطب دیگری متمرکز میسازد.

- «با این قطب بندی در بازار کالا شرایط اساسی تولید سرمایه داری وجود یافته است.» - ۹

این نکته بخصوص ما را وا میدارد که در ترکیب و نحوه پیدایش دو قطب مذکور تعمقی بنماییم. ازطرفی توسعه تجارت جهانی، و وجود سرمایه انحصاری که با سرمایه مازاد مواجه است، بمعنای تمرکز بخشی از وسایل تولید و معیشت در دست امپریالیسم می باشد. سیاست مستعمره ای و امپریالیستی، که با تصرف اراضی و املاک کشاورزی و معادن همراه است، نشان میدهد به چه نحو سرمایه مالی از همان ابتدا در قطب سرمایه نقش عمده و مهمی ایفا می کند. علاوه بر این توسعه مبادله کالایی، بخشی از تجار داخلی یا فئودالها را به سمت شیوه تولید سرمایه داری سوق میدهد: تولید با شیوه های

پیشرفته‌تر و مناسبات سرمایه داری. چه مانوفاکتورهای که در رابطه با بازار جهانی - داخلی بوجود می‌آیند و چه کشاورزی مدرن هر دو در اساس مراکز تجمع موقت به شکل سرمایه اند. و هر دو نیز به کنده شدن جمعیت زیادی از تولیدکنندگان کشاورزی، دهقانان از زمین منجر میشوند. نخستین کارگاهها و کارخانه‌های بزرگ و کوچک، موسسات تولید کشاورزی، صنایع مربوطه به معادن و پاره‌ای صنایع سودآور و غیره پدیدار گردید. و بموازات آن پیدایش طبقه کارگر از سلب‌شدگان مالکیت شدت گرفت.

مهمترین نقش را در پروسه انباشت بدوی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره را دولت‌های متمرکز ایفا کردند. البته نباید از نظر دور داشت که در کشورهای مستعمره امپریالیستهای علی‌العموم مستقیماً حضور داشتند. معه‌ذا در تحت رهبری و هدایت آنها دستگاههای دولت و ماشین بوروکراتیک - نظامی به منظور حفظ منافعیشان و تسهیل سلطه بر کشور عقب مانده و سرکوب جنبشهای اعتراضی بوجود آمد. این دولت‌ها، مستقیماً در رابطه نزدیک با فئودالها و تجار سوداگر یا همان کمپرادورها قرار داشتند. در سایر نقاط بویژه در نیمه مستعمرات که بهر علت مستعمره مستقیم امپریالیسم نشده بودند، دولت مرکزی طبیعتاً وابسته به امپریالیسم بوده و ایضاً دولت فئودالی - تجاری بحساب می‌آمد. دول اخیرالذکر که بتدریج و یا به کمک کودتاها و مداخلات مستقیم امپریالیستی به اتحادیه سیاسی بورژوا - ملاکان تبدیل شدند. اتحادیه‌ای که با ماشین بوروکراتیک نظامی تحت نظارت مستقیم و یا نسبتاً پوشیده امپریالیسم قرار داشته و بهمان نحو از منافع آن دفاع میکردند. در هر دو حالت دولت نقش قابل ملاحظه‌ای در پروسه انباشت بدوی ایفا نمود.

خصوصیت مهم دولتهای مورد بحث چیست؟

پیدایش دولت‌های مرکزی (چه تحت نظارت مستقیم در مستعمرات و چه غیر مستقیم در نیمه مستعمرات) عموماً همزمان با توسعه جنبش‌های انقلابی برعلیه استعمار و نظامات عقب‌افتاده فئودالی در همه نقاط جهان مستعمره و نیمه مستعمره صورت وقوع یافت. این دولت‌ها محصول اتحاد ارتجاعی فئودالها - بورژوازی سوداگر (تجاری - رباخوار) و مورد پشتیبانی متحد جهانی خود امپریالیسم بوده نظر به منافع عمیقاً مشترکی که میانشان وجود داشت، انزاری جهت حفظ شیوه‌های کهن تولید و دفاع از سلطه امپریالیسم بودند. ولی این تمرکز سیاسی در ضمن ایجاد شرایط عمیقتر بسط مبادله کالایی و تجارت جهانی و به نفع سرمایه مالی جدید الولاده و سرمایه تجاری است. اگر انقلابات توده‌ای - دمکراتیک در این زمان پیروز می‌شد، سیر تکامل اجتماعی در این جوامع تغییر می‌یافت اما در اساس کلیه انقلابات بورژوا - دمکراتیک در مستعمرات و کشورهای عقب‌افتاده در آستانه قرن بیستم و اوایل آن تا انقلاب اکتبر به علل عدیده به شکست منجر شدند و نمی‌توانستند هم نشوند. درراس این علل باید از ضعف و ناتوانی بورژوازی و متقابلاً عدم پیدایش وسیع و تشکل سیاسی مستقل پرولتاریا نام برد. ضدانقلاب فئودال - امپریالیستی از سویی در رابطه با نابود ساختن جنبشهای انقلابی و از سوی دیگر بواسطه ضروریات توسعه مبادله کالایی و تصرف کامل بازار داخلی که به نحو انفکاک ناپذیری با شرایط بین‌المللی نیز مربوط بود تمرکز سیاسی دولتی و حکومت‌های مطلقه را در دستور قرار داد. بورژوازی تجاری کمپرادور و بورژوا - ملاکان که شیوه‌های بهره‌کشی دورگه را در موسسات زراعتی و املاک خویش بکار می‌بستند خواستار تمرکز دولتی بیشتر و شرایط سیاسی و قانونی مناسب برای گسترش و توسعه بخشیدن به روند تشکیل بازار داخلی بودند. این بورژوازی هیچ تضاد بنیادی با مناسبات کهن و فئودالیسم نداشت و اگر چه عملکردش چه در اینجا و چه از زاویه تاریخی در جهت تلاشی این مناسبات سیر می‌کرد. لیکن در همزیستی با همین شرایط است که خود زاییده میشود. وجود وی منوط به وجود مبادله کالایی و تولید کالایی می‌باشد و این وجود با توسعه جهانی تجارت و پیدایش بازار داخلی اجتناب ناپذیر بود.

«آنجایی که سرمایه تجاری حاکم است شرایط کهنه و پوسیده حکومت می‌کند.» - ۱۰

پس در تحت اوضاع حاکمیت جهانی امپریالیسم و حاکمیت داخلی فئودالیسم، او قادر است با پیوند به هر دو عظیم‌ترین سودها را به کف آورد. برای سرمایه تجاری مهم نیست که کالاهای مورد مبادله چه منشاء تولیدی دارند، مهم آنست که آنها وجود داشته باشند.

«اینکه محصول، که به عنوان کالا به قلمروی گردش وارد میشوند براساس چه شیوه تولیدی تولید شده‌اند - آیا براساس تولید طبیعی جماعت بدوی یا تولید برده‌داری با تولید خرده دهقانی و خرده بورژوازی و یا دهقانی سرمایه‌داری - درخصلتشان بعنوان

کالا تغییری نمی‌دهد و بعنوان کالا می‌باید پروسه مبادله و تغییرات اشکال همراه با آنرا طی نمایند. آن دو حدی که سرمایه‌تجاری بین آنها واسطه میشود مشخص است همانطور که برای پول و حرکت پول مشخص می‌باشد (اشاره مارکس به سرمایه ربایی است - رزمندگان) - ۱۰

روابط پولی در زمینه مناسبات عقب افتاده تاجر را به منافع سرشاری نائل می‌کند. و همین روابط به تمرکز هر چه بیشتر پول و ثروت در دست وی منجر میگردد.

- «هرچه تولید عقب افتاده تر باشد ثروت پولی بیشتر در دست تاجر متراکم میشود یا به منزله شکل ویژه‌ی دارایی تاجر به ظهور میرسد.» - ۱۰

در اینجا منافع فئودال و تاجر سوداگر در یک زمینه واحد تامین میشود. از اینرو حکومت‌های متمرکز و مطلقه بورژوا-ملاکی که بیانگر اتحادیه سیاسی فئودالها ملاکین بورژوا و بورژوازی کمپرادور است، در این دوره پا به پای رشد بازار داخلی ضرورت می‌یابند. آنها وظیفه خود را تامین «امنیت» «کشور و راهها» و استقرار «نظم قانونی» قرار میدهند و اگر چه اغلب به جهت فریب توده‌ها خود را دولتی «مستقل-ملی» میخوانند لیکن از نظر سیاسی تماماً به سرمایه‌جهانی وابسته‌اند. شکل دولتی و ابزارهای مدرن آنرا از استعمارگران به ارث می‌برند و شیوه‌های دولتمداری «مدرن» را از آنها می‌آموزند و به کمک ژنرالها و مستشاران امپریالیستی به تشکیل ارتشها و موسسات بوروکراتیک خود می‌پردازند. یکی پس از دیگری امتیازات بزرگی را در زمینه‌های متفاوت به سرمایه مالی می‌سپرنند و برای توسعه فعالیت آن اوضاع مساعد را ایجاد می‌نمایند. - آن اشکالی از نیمه متسمرات و دول وابسته که در آغاز قرن بیستم ظهور کرد و یا در طی نیمه اول آن رواج یافت آغاز شکل‌گیری دول وابسته مدرن اند که از فرم استعماری مستقیم سابق متفاوتند. اما از نقطه نظر اقتصادی - سیاسی به امپریالیزم و استعمارگر سابق و یا دیگری وابسته‌اند. ولی همان شرایطی که این دول را به مثابه اتحادیه ضدانقلابی امپریالیستی پایه ریخت، وظیفه دیگری را نیز بعهده اشان گذاشت. دول متمرکز سنگ بنای تکامل سریعتر سرمایه را ریختند و خود یکی از وسایل انباشت سرمایه شدند. سیستم اعتباری دولتی، صنایع دولتی، گسترش ارتباطات داخلی و خارجی، قرضه‌ها و بالاخره معیارها و قوانین واحد اقتصادی سیاسی همگی به ایجاد بورژوازی صنعتی در این کشورها یاری رساند. آنها با وضع و اعمال قهرآمیز قوانین علیه دهقانان، تصرف اراضی، سیستم مالیاتی و قرضه، سیستم اعتباری و همچنین به کمک انحصار تجارت داخلی و یا خارجی و تولید پاره‌ای محصولات مورد نیاز ارتش و دستگاه دولتی و ایجاد تسهیلات برای سرمایه‌گذاری خارجی و شرکت در این سرمایه‌گذارها به اهرمهایی جهت انباشت سرمایه تبدیل میشوند. تشکیل بانکهای بزرگ که «با عنوان ملی نیز تضعین یافته‌اند.» و تشکیل شرکت‌های بزرگ سهامی به منظور ایجاد و بسط خطوط مواصلاتی - ارتباطی - بنادر گمرکی همگی در پروسه انباشت و بدوی نقش مهم و تعیین کننده ایفا می‌کنند. مارکس میگوید:

«دیون دولتی بصورت حساس‌ترین اهرم انباشت بدوی در می‌آید، مانند عصای مسحور، به یک ضرب پول عقیم را دارای قدرت زاد و ولد می‌کند و بدون آنکه در معرض زحمات و مخاطراتی قرار دهد که ملازم کاراندازی پول در صنعت و حتی در ریاست، پول را به سرمایه تبدیل میکند.» - ۹

دولتهای متمرکز که خود از ابتدا شکل بورژوازی داشتند و بر مبنای اتحاد فئودال - سوداگر بوجود آمدند بنا به نیازهای عمومی و بازار داخلی و نیازهای خود دولت به سرمایه‌گذارهای معینی پرداختند. بویژه هر جا که سرمایه‌های کوچک و غیردولتی در متن بازار داخلی رو به پیدایش قادر به تامین پول-سرمایه جهت این یا آن سرمایه‌گذاری ضروری نیستند - فی‌المثل راه آهن، بنادر بزرگ، راهها و غیره - این دولت است که با مداخله خود و بکار انداختن عصای مسحورش چه در دیون و چه بانکهای «ملی» و چه مالیات و «یا انحصار خرید و فروش» پاره‌ای کالاهای اساسی یا گرانبها سرمایه مکمل را فراهم میسازد و از این طریق به بسط سرمایه داری کمک می‌کند.

بزرگترین سرمایه داران یا تاجر معمولاً در رابطه نزدیکی با دولت قرار دارند و از امتیازات ویژه آن در توسعه فعالیت سرمایه خود بهره می‌برند. ولی خود دولت در این پروسه از جهت دیگری نیز موقعیت عمده ای می‌یابد. اولاً بعلت کوچکی سرمایه‌های داخلی و تسلط دولت بر بزرگترین بانکها، موسسات مالیاتی و توانایی آن در سرمایه‌گذارهای بالنسبه بزرگ و ثانیاً: بعلت رابطه و اساسی‌ترین کانال عملکرد سرمایه خارجی، اخذ وام، سرمایه‌گذارهای مشترک و اعطای امتیازات و غیره خود دولت به

عمده‌ترین سرمایه‌گذار در سطح جامعه و صاحب سرمایه تبدیل میشود. سرمایه‌های خارجی صادر شده به کشورهای نیمه مستعمره ترجیحاً با دولت وارد معامله میشوند. زیرا دولت محل وحدت بورژوازی سوداگر و ملاکان و همچنین پشتیبان سیاسی این سرمایه خارجی می‌باشد. بخصوص وامهای عمده و تولیدات بزرگ همواره یک طرف اصلی خود را دولت تعیین می‌کنند. از اینجا بر می‌آید که نقش دولت در پروسه بدوی انباشت در کشورهای وابسته و مستعمره منجر به پیدایش بخش دولتی سرمایه داری از همان بدو امر میشود. بخشی که روز به روز موقعیت مهمتری در تولید ملی و اقتصاد جامعه می‌یابد و از درون خود بورژوا-کمپرادورها و بورژواپروکراتها را مرتباً می‌زاید. هر جا که سرمایه داری رو به توسعه می‌رود و یا وجود دارد و نیازهای انباشت سرمایه از طریق سرمایه داران منفرد تامین نمی‌شود، این وظیفه به عهده دولت و یا شرکت‌های سهامی می‌افتد که به مثابه اهرمی تمرکز و انباشت ضرور را عملی می‌سازند. مهر چنین وظیفه‌ای طبعاً پس از انتقال به شیوه تولید سرمایه داری در پیشانی دول کشورهای وابسته به چشم می‌خورد و این در شرایط بین‌المللی معاصر جنبه ثابتی بخود می‌گیرد. تسلط دولت بر منابع مواد خام و درآمدهای ناشی از آن، که تسلط بر منبع معینی در بازار جهانی می‌باشد، همواره پول-سرمایه قابل ملاحظه‌ای را در اختیار آن می‌گذارد و توزیع این پول سرمایه در بودجه‌های دولتی و درآمدها و مصارف بورژوازی که از این توزیع بهره مند میگردد خواه ناخواه بخشی از این درآمدهای هنگفت را به مسیر سرمایه گذاران میکشاند و از اینجا دولت با سیستم دیون خود و بطرز معینی در انباشت سرمایه شرکت می‌کند. اگر در اکثر کشورهای سرمایه‌داری وابسته دولت خود سرمایه‌دار بزرگی در جامعه است و گاهی تا ۷۰ درصد سرمایه‌های بزرگ در دست آن تمرکز یافته بطوریکه به شیوه عملکرد آن خصلت انحصاری نیرومندی می‌بخشد، تاریخ این تکامل نشان میدهد که خصیصه فوق شاخص عمومی تمامی دوران بدوی انباشت در این گونه کشورها نیز هست. دلیل این امر بیش از هر چیز در شرایط عام داخلی این کشورها و با در نظر گرفتن وجود عملکرد امپریالیسم یعنی سرمایه انحصاری نهفته است. درباره سرمایه‌گذاری دولتی و جهت آنها بایستی توجه داشت که بواسطه قرار داشتن در بازار جهانی امپریالیستی و موقعیت تسلط آمیز انحصار در سطح بین‌المللی، جنبه تطابقی با منافع سرمایه مالی می‌یابد. سرمایه دولتی که شریک سرمایه مالی است، در هر زمینه‌ای جریان نیافته و فقط در آنجایی بکار می‌افتد که به نحوی با سرمایه انحصاری و با شرایط مطلوب آن تطابق منافع دارد. طبیعی است علیرغم هر چیز این امر موجبات بسط سرمایه داری را نیز فراهم می‌کند و لی آنرا به سمت توسعه و تکامل غیرمستقلانه نیز یا وابسته سوق میدهد. در چهارچوب بازار داخلی و در زمینه پاره‌ای از رشته‌های تولیدی که هنوز به تسخیر بازار جهانی در نیامده و یا سودآوری چندانی برای سرمایه مالی ندارد، و با نیازمندیهای داخلی در مورد آن چنان زیاد است که در کنار کالاهای خارجی امکان تولید داخلی آن وجود دارد. (مثلاً صنایع نساجی- صنایع خانگی و ساختمانی و ...)، کارگاهها و کارخانه‌های صنعتی غیردولتی نیز ظهور میکنند. بطور کلی این دسته صنایع از سرمایه بزرگی برخوردار نبوده و از لحاظ بارآوری کار در سطح پایین‌تری قرار دارند. اینها همان سرمایه‌هایی هستند که در تاریخ به «سرمایه ملی» و «بورژوازی ملی» شناخته شده‌اند. وجود آنها مدیون عدم شکل‌گیری سرمایه‌داری و بازار داخلی واحد است. در همان بازاری عمل می‌کنند که سرمایه‌های دولتی و خارجی اما درست در آن زمینه‌هایی که سرمایه‌های مذکور چنگ نیانداخته‌اند. پس تکامل بازار داخلی به سمت واحد شدن آن نمی‌تواند این سرمایه را منقید و وابسته به شرایط خود نسازد. «بورژوازی ملی» به مفهوم فوق اساساً تا آن زمان که موجودیت داشته نه فقط ناظر بر ملیت بورژوا بلکه ناظر بر چگونگی سرمایه و بازار مورد عمل وی بوده است. بورژوازی کمپرادور بورژوا-ملاکان و بورژوا-پروکراتها، بانکداران و تجار هم از لحاظ ملیت خود بورژوازی این ملت محسوب شده و می‌شوند. این بی‌معنی است که ما بورژوازی حاکم بر هند را بورژوازی ملت هند نخوانیم. اگر چه این بورژوازی سر تا پا منافعش به سرمایه مالی وابسته باشد. این بورژوازی ملت هند بوده و طبقه کارگر و زحمتکشانش آنرا متحداً با سرمایه مالی استثمار می‌کند. کمیت‌ترین مفهوم «بورژوازی ملی» را تنها در معنای خاص آن، یعنی نه در رابطه با ملیت بورژوا، بلکه در رابطه با سرمایه متعلق بومی و بازار مورد عمل وی ملاحظه می‌کند. بدین معنی بورژوازی ملی مقوله‌ای تاریخی است مربوط به دوران بدوی انباشت در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره. او بدان جهت «ملی» خوانده میشود که هنوز تا حدودی «مستقل» عمل میکند. یعنی در شکافهای بازار داخلی، در آنجایی که بازار یافته، که هنوز سرمایه‌مالی بر آن چنگ نینداخته و آنرا تماماً به بهره‌کشی خود در نیآورده است. با این حال این واقعیتی متضاد جلوه میکند. زیرا چنانکه خواهیم دید رشد بازار داخلی و تبدیل آن به بازاری واحد هر سرمایه‌ای را به سرمایه مالی وابسته می‌سازد و سیر حرکت سرمایه عبارت

میشود از هر چه بیشتر ترکیب شدن آن در شرایطی که تحت سلطه انحصارات است. پس خصلت سرمایه ها از جهت رقابتشان در بازار نمی تواند «سرمایه مستقل» مذکور را به عقب نراند، وابسته نکند و به سقوط نکشاند.

یعنی در برابر سرمایه انحصاری، که هر چه بیشتر در بازار جهانی و محیط بین المللی دور پیمایی خود را صورت میدهد، و پایای توسعه سرمایه داری بطور ارگانیک تر به کسب مافوق سود در این جامعه می پردازد، قادر نخواهد بود موقع مستقلی را حفظ کند. سرمایه داری بین المللی میشود و بموازات آن تسلط سرمایه مالی بر شرایط جهانی سرمایه، هر سرمایه ای را مقید میسازد. شکل گیری نهایی سرمایه داری در کشورهای نیمه مستعمره-نیمه فئودالی که مراحل گذار و انباشت بدوی را می گذرانند بناگزیر بازار داخلی را در بازار جهانی و سرمایه را در سرمایه بین المللی ترکیب می کند. هم شرایط هستی این سرمایه و هم مناسبات دورنی آن به سرمایه مالی وابسته می گردد. بدین مفهوم که در همان محیطی دوران می یابد که تحت سلطه سرمایه انحصاری است و سمت و سوی آن عبارتست از پیوند با سرمایه انحصاری. سرمایه داری خود را بین المللی می کند و سرمایه ملی را بمثابه جزیی از خود سازمان می دهد. در این سرمایه داری بین المللی - با همه لوازمش، انحصار امپریالیستی حکمرواست. هیچ بورژوازی در این محیط، مگر آنکه در رابطه با مناسبات اقشار سرمایه و رقابت فی مابین نمی تواند وجود بیابد. ولی موجودیت اخیر، موجودیتی بکلی دور و جدا از «سرمایه بورژوازی ملی» است. بهمان میزانی که بازار داخلی، واحد میشود، جایگاه بورژوازی ملی هم محدودتر و هستی او ناممکن تر می گردد. این مطلبی است که نقد بورژوازی، نقدی که «ملی» بودن «بورژوا» را به «مولد» بودن آن منحصر می کند، نمی تواند دریابد. حال آنکه سرمایه، رابطه اجتماعی معینی بیش نیست. و این رابطه در عصر ما در سیستم واحد بین المللی، در کلیت واحدی متشکل میشود. آیا سرمایه داری میتواند، مسیر دیگری طی کند؟ این سوالی است که هیچ منتقد بورژوازی نمی تواند به آن پاسخ دهد، زیرا مستقیماً به ناگزیری و ضرورت انقلاب پرولتاریایی منتهی میگردد، ولی در عوض «مرز» های کاذب «ملی» را در برابر «انترناسیونالیسم واقعی» سرمایه قرار میدهند. ناسیونالیسم که خود را هنوز هم در پوشش مارکسیسم، گاه بگانه مستتر میسازد نمی تواند فهم کند که نه تنها امر انقلاب پرولتاریایی به چه نحو غیرقابل انکاری از تحلیل همه مختصات عصر کنونی استنتاج میشود، بلکه انقلاب دمکراسی زمان ما هم، اگر چه در ماهیت خود یک انقلاب بورژوازی است، معهداً از لحاظ ترکیب نیروهایش و دشمنانش بکلی از گذشته متمایز می گردد. تحول دمکراتیک انقلابی، از جهت نیروی عینی خود نه به طبقه بورژوازی بلکه به دهقانان و خرده بورژوازی مربوط می گردد.

علاوه بر این، تشریح فوق مبین منافع متضادی است که «سرمایه مستقل» حمل می کند. جلوتر آنجا که ما با مبارزه طبقاتی سروکار داریم و خروش جفسیم بتمامی وارد صحنه میگردد، خواهیم دید که آنچه در گذشته توسط کمونیستها «خصلت دو گانه» بورژوازی «ملی» خوانده میشد همانا چیزی جز بیان موقعیت تاریخی او در عصر انحصارات و در کشور در حال گذار به سرمایه داری وابسته نبوده است. از طرفی تلاش برای تصرف بخش بزرگتری از بازار یعنی کسب سودهای بیشتر، توسعه سرمایه گذاری و از طرف دیگر مشروط بودن چنین توسعه و تصرفی به قرار گرفتن در رابطه با همان سرمایه ای که این امر را برای محدود و ناممکن ساخته است! تا وقتی به آینده می نگرند و آرزوی بزرگ شدن سرمایه را در سر خود می پروراند یک «یاغی ملی» نمایان میشود. که حاضر است «شورش ملت» را رهبری کند. ولی وقتی بطور عینی این آرزو را باید تحقق بخشد او به سبک همان بیگانگانی در می آید که از «شورش» ملت متنفرند و برای سرکوب آن از هیچ چیز دریغ ندارند:

جین و رذالت او در خواسته های محدود، و بویژه فرعی و جزئی اش متجلی میشود. بالاخره از این مطلب چنین نتیجه میگردد که پروسه انباشت بدوی در جریان رشد خود، هر چه به شکل گیری نهایی بازار داخلی واحد نزدیک تر میشود این بورژوازی را به «تاریخ» تبدیل میکند. دورانهای گوناگون رشد صنایع در هر کشور مستعمره یا نیمه مستعمره را با مشخصاتی که گفتیم ورق بنید: در هر دوره ۱۰ یا ۱۵ ساله یک دوره پیدایش صنایع «ملی» و سقوط و ورشکستگی آنها یا انحلال آنها در شرکت های دولتی و یا تحت سلطه سرمایه مالی است. مبارزات او را نگاه کنید. پس از هر پیروزی مثل آنست که زیر ورقه تسلیم کامل خود را امضاء کرده باشد. آرمان سیاسی اش از او موجودی چنان ترسو میسازد و پراتیک سیاسی اش بالاخره او را در مقام یک ضد انقلابی که «خصلت دو گانه اش» بمعنای پرخاش خود غرضانه و محدود به امپریالیسم ولی سرکوب انقلاب است، رسوا میکند. پس او نه تنها در مقابل پرولتاریا ضد کمونیست بلکه در مقابل دهقانان و رهبر واقعی آنها طبقه کارگر ضد دمکراسی انقلابیست! ولی اکنون ما از موضوع خود جلوتر افتادیم.

دولت‌ها کم و بیش در این دوران به پاره‌ای از اقدامات بورکراتیک در زمینه ارضی نیز دست می‌زنند. بورژوازی شدن مناسبات و گسترش روابط پولی زمین را بهر عرصه مبادله کالایی میکشاند. قانون بدان رسمیت میبخشد. در مواردی دول مرکزی نه تنها ترکنازی فنودلهایی را که «تحول زمانه» را درک نکرده‌اند و موانعی در برابر جریان عادی مبادله و «امنیت» ملازم آن بوجود می‌آورند سرکوب میکند، بلکه به مصادره اراضی دهقانان یا پاره‌ای از فنودالها به نفع بورژوا ملاکان می‌پردازد. زمینهای کوچک دهقانی بضر «قانون و شمشیر» تصرف میشود و یا از طریق وامدار شدن دهقان از دست وی خارج میگردد. تشدید بهره‌کشی فنودالی نیز به فرار دهقانان و از هم پاشیدگی جماعات روستایی می‌انجامد و سرانجام این بی‌خانمانان مدرن در صفوفی فشرده راه‌گریز از ده به شهرهای جدیدالتاسیس را پیش میگیرند. توسعه بورژوا-ملاکی و تولید تخصصی و همچنین تولید صنعتی در کشاورزی آغاز میشود. بمجرد پیدایی تولید سرمایه‌داری، تبدیل پول به سرمایه و نیروی کار به کارگر به شتاب می‌افتد. اگر چه این سرمایه‌داری فوق‌العاده ناموزون رشد میکند. شهرهای پرجمعیت بوجود می‌آید و به مراکز تجاری و تولیدی تبدیل میشوند. ترکیب نسبی جمعیت میان مولدین کشاورزی و صنعتی به نفع دومی روی به تغییر می‌نهد و ترکیب نسبی سهم هر یک در تولید ملی به تدریج نقش کشاورزی را، می‌کاهد.

در این جوامع علی‌العموم بورکراسی دولتی و رهبران نظامی ترکیبی از بورژواها-کمپرادورها به اضافه ملاکین اند. همراه با بسط مناسبات کالایی و دخالت دولت در سرمایه‌گذاری این دسته یعنی بوروکرات‌ها و ملاکین بورژوا به سرمایه‌گذارهای صنعتی غیردولتی و یا «مختلط» روی می‌آورند و بدین ترتیب اقشار بورژوازی مولد از درون خود و دولت و در کنار آن توسعه می‌یابد. تحول به سرمایه‌داری در جوامع مستعمره بدین نحو شاخص معینی را در رابطه با چگونگی خود تحول نیز بدست می‌آورد. تجار و بورژوا-ملاکین سرمایه‌دار میشوند. مارکس می‌گوید:

«انتقال از شیوه تولید فنودالی به دو صورت است. (یا) تولیدکننده درخلاف جهت اقتصاد طبیعی کشاورزی و صنایع دستی وابسته به اصناف صنایع شهری قرون وسطایی، به تاجر و سرمایه‌دار تبدیل می‌گردد. این مسیر واقعاً انقلابی است. و یا اینکه تاجر مستقیماً بر تولید حاکم میشود. گرچه راه اخیر از نقطه نظر تاریخی به منزله انتقال موثر است. ولی نمی‌تواند بطور موثر به دگرگونی شیوه تولیدکننده منجر شود. بلکه آنرا مصون نگه داشته و به عنوان پیش شرط خود حفظ میکند. ...» - ۱۰

بورژوا-کمپرادورها و ملاکین در همزیستی با نظام کهن بسر برده و بر اساس شیوه‌های تولید کهنه مناسبات سرمایه‌داری را بسط میدهند. تاجر به تولید مسلط میشود و تولید سرمایه‌داری با وساطت او گسترش می‌یابد. بورژوا-بورکراتها نیز که از درون دولت بورژوا-ملاکی مطلقه زاده میشوند بر همین بستر سرمایه‌دار میشوند. این شیوه نمی‌تواند «بطور موثر به دگرگونی شیوه تولید کهنه» منجر گردد و سرمایه‌داری در شرایط بقایای وسیع آن، همزیستی با آن نظامات کهن و با حفظ آنها بسط می‌یابد و ضربه زدن به این تولید کهن بسیار بطئی و تدریجی بوقوع می‌پیوندد. شیوه اخیر تکامل سرمایه‌داری در جوامع مستعمراتی و در عصر امپریالیسم اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد و یکی از علل تحولات بوروکراتیک-ارتجاعی به سرمایه‌داری و همچنین ماندگاری پدیده نظامات کهن در این جوامع حتی پس از انتقال به شیوه تولید سرمایه‌داری بطور مسلط را باید در این واقعیت جستجو کرد.

امپریالیسم چه نقشی در این میان ایفا می‌کند؟ بدو بازار جهانی که کاپیتالیسم در مستعمرات بر زمینه آن تولد میشود بازاری تحت سلطه انحصارات است. بازار انحصاری یعنی بازاری که در آن انحصار سرمایه‌داری فعالیت میکند و مسلط می‌باشد. نتیجه تبعی آن هدایت تکامل سرمایه‌داری به مسیر غیر مستقلانه و وابسته است. از اینرو تقسیم کار در اینجا خواه ناخواه تابع منافع سرمایه‌داری می‌گردد.

رشد سرمایه‌داری در کشورهای عقب‌مانده و مستعمرات درست تحت شرایطی صورت می‌گیرد که تجارت جهانی به جزء لاینفک بازار داخلی و یک جزء محرک گسترش آن بدل گردیده و بهمین سبب گردش کالاها رابطه مستقیمی با تولید جهانی انحصارات و بازار جهانی ناشی از آن می‌یابد. عبارت دیگر آن رشته‌هایی از تولید در اینجا رشد میکنند که منافع اولیگارش‌های مالی (نه فقط منافع اقتصادی بلکه همچنین سیاسی آن) ایجاب می‌نماید. این ابداء و بر خلاف نظریات مکانیکی به معنی اراده انحصارات در تعیین تقسیم کار درون جامعه نمی‌باشد. اقتصاد سیاسی با چنین مقولاتی بدین نحو سروکار ندارد. بعکس انحصارات نه بر این اساس، که بر حسب منافع سرشار خود به چنین تقسیمی شکل میدهند. سرمایه‌داری یک رابطه اجتماعی است و این رابطه مستقل از اراده افراد، در نقطه معینی از تکامل بناگزریر بوجود می‌آید. ولی تقسیم کار که شرط ضروری و نامحدود

تکامل سرمایه داری است، خود را در تحت شرایط عمومی بازار جهانی و داخلی که در تابعیت قدرت بلامنازع اقتصادی انحصار قرار دارد، نشو و نما پیدا میکند. از این جهت ما با این حقیقت روبرویم که بورژوازی مولد غیر دولتی در این جوامع از همان بدو پیدایش تنها در حفره‌ها و آن مجاری به تولید می‌پردازد که بهر علت از حیثه مافوق سود سرمایه خارجند. و این سرمایه غیرانحصاری، کوچک و متوسط است و تکامل سرمایه‌داری آنرا نیز تماماً به تابعیت از سرمایه مالی می‌کشاند.

زیرا شکل‌گیری نهایی بازار داخلی و وحدت آن، درست همان وضعی را ایجاد میکند که سرمایه مالی در آن مناسب‌ترین شکل کسب مافوق سود را عملی می‌سازد و وسعت و سوی اقتصاد «ملی» را در چارچوب منافع اولیگارش‌های مالی تعیین می‌کند. بدین سان مبارزه میان اقشار بورژوازی، به مبارزه‌ای بر سر تصرف مواضع اساسی اقتصادی در همین چارچوب منحصر می‌شود.

انحصار در سطح بین‌المللی خود را با صدور سرمایه و نتایج بعدی آن متجلی می‌سازد. صدور سرمایه یک مشخصه انحصار و به مفهوم آنست که سهمی از سرمایه در کشور متروپل قدرت سودآوری مکفی و مطلوب را ندارد. این سرمایه صادر می‌شود و به منظور کسب مافوق سود بر هر نقطه مساعد و از جمله مستعمرات که حالا در راه تکامل سرمایه داری قرار گرفته‌اند، رهسپار می‌گردد. سرمایه صادر شده، در هر شکل که باشد در زمینه‌ای به جریان می‌افتد که هنگامت‌ترین مافوق سود را تامین کند: چه اعتبارات و وام تجاری، چه پول-سرمایه و چه به منظور تولید معین. از اینجا بلافاصله دو نتیجه مهم بدست می‌آید. اول: آنکه سرمایه صادر شده بطور عمده از کانال دولت و سرمایه داران بزرگ داخلی عمل می‌کند و به مثابه وام به دولت که یک تاجر، بانکدار و تولید کننده عمده و بزرگ داخلی است، سپرده می‌شود. تا از این طریق با سود تضمین شده به مجاری ضروری وارد گردد. همچنین بدینوسیله با بزرگترین سرمایه داخلی سهیم می‌شود. و ثانیاً: این سرمایه فقط به شکل وام بانکی یا تجاری نیست که پرداخت می‌گردد و بلکه در موارد بسیاری مستقیماً در شکل سرمایه مولد عمل می‌نماید. در اینصورت منافع اولیگارش‌های مالی مبنی بر کسب مافوق سود در رشته تولید این یا آن کالای مشخص تامین شده است. سرمایه صادر شده یک تقسیم معین کار را در پی دارد که تابع سرمایه مالی است. سرمایه مالی در حالیکه از رشد نیروهای مولده بطور آزاد و مستقل جلو می‌گیرد. آنها را در جهت معین وابسته به خود تکامل می‌بخشد. رقابت میان امپریالیست‌ها بر این پروسه ناموزونی عظیم تری می‌بخشد.

«کشور متروپل تا درجه معینی علاقمند به تقویت «زائد» در سرمایه داری خود در مستعمرات می‌باشد. رژیم مستعمراتی امپریالیستی اساساً نه تنها براساس فشار اقتصادی بلکه همچنین برپایه مافوق اقتصادی انحصاری بورژوازی کشورهای امپریالیستی در کشورهای وابسته مربوطه استوار می‌باشد.» ۱۰

نتیجه چنین فونکسیون‌های تشدید تکامل تولید در جهات معین خواهد بود.

نقطه نظر غلط خرده بورژوا - رمانتیک، خود را به این استدلال متکی می‌سازد که تکامل نیروهای مولده بطور اعم و تکامل سرمایه داری در مستعمرات در شرایط امپریالیستی بطور اخص ناممکن و غیر متصور است. این دیدگاه همان تضادی را که از مدت‌ها قبل در مورد تحقق ارزش اضافه مطرح شده است، در شرایط بین‌المللی از نو مطرح می‌سازد و بر مبنای آن نتیجه می‌گیرد که هرگونه تکامل نیروهای مولده در کشور مستعمره و عقب‌مانده از آن جهت که بازار را محدود می‌سازد و امکان مبادله میان «محصولات کار با کیفیت عالیتر» را با «محصولات تولید» در شرایط عقب‌مانده و یا مبادله میان شیوه‌های تولید گوناگون را از بین می‌برد با منافع سرمایه مالی و انحصار متضاد است. برای تحقق ارزش اضافی و همچنین برای کسب سودهای فوق‌العاده انحصاری وجود جماعات فئودالی، نیمه فئودالی ضروری است و امپریالیسم در ذات خود و بنا به ماهیتش در حفظ این جماعات می‌کوشد و از رشد بارآوری کار آنها جلو می‌گیرد. بخوبی پیداست که این نگرش، نه تنها فراموش می‌نماید که سرمایه مرزهای هستی خویش را علیرغم هر مانعی که از شرایط خارجی و یا داخلی خود او ناشی شده باشد، منبسط می‌سازد. بلکه انحصار دقیقاً این انبساط را به جهت تامین سودهای کلان پیش می‌برد. ارزش افزایی سرمایه در مفهوم بنیادی‌اش، «سرمایه» را از اشکال متاخر یا ماقبل سرمایه‌داری اش رها ساخته و ناگزیر به گسترش و توسعه نیروهای مولده می‌انجامد. اینکه در سطح اجتماعی این توسعه، همواره تابع تقسیم کار معین است، به هیچ وجه نافی خود این توسعه نیست. رمانتیک‌های معاصر ما هم می‌گویند چنین توسعه‌ای، بحران سرمایه داری را شدیدتر، و جهانی‌تر می‌سازد و این خلاف مصالح سرمایه است. گویا بحران سرمایه داری از «مصرف نامکفی» آنطور که منتقدین مربوطه می‌گویند ناشی می‌شود و نه از ماهیت سرمایه و تضاد میان مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی. در چنین حدودی بحران سرمایه‌داری بطرز ناگزیری از ریشه‌های هستی سرمایه برمی‌خیزد. ولی از این گذشته همه

عواملی که از جهت منطقی قادرند گرایش نرخ سود به نزول را خنثی سازند، از دیدگاه پروسه جهت خلاف آن عمل می‌نمایند و یا قادر به چنین خنثی‌کردنی نیستند.

امپریالیسم جهت تامین سودهای مافوق بناچار به صدور سرمایه می‌پردازد. و صدور سرمایه چیزی جز صدور «مناسبات اجتماعی و اقتصادی» معین نیست. «همانند سازی» سرمایه - آنطور که مارکس و انگلس اشاره کردند در عصر امپریالیسم به جدی‌ترین وجهی جریان می‌یابد. اما بلعخره دیدگاه رمانتیکی فقط به تسلیم در برابر امپریالیسم که بطور عینی چنین تکاملی در نیروهای مولده را بوجود می‌آورد، می‌انجامد. امپریالیسم عملاً رشد نیروهای مولده را موجب شده است اگرچه این رشد در جهات معین و در چهار چوب منافع انحصاری سمت‌گیری می‌شود. این واقعیت یا رمانتیک ما را بکلی در ابهام فرو برده و بدانجا میکشاند که مداح «امپریالیسم تکامل دهنده»! شود، و یا آنکه وا می‌دارد همه این تحولات را «کاذب» بخواند و بورژوازی مولد، دولت بورژوازی و سرمایه‌داری را یکسره - بورژوا کمپرادور تلقی کند تا جایی برای تکامل دهنده واقعی «یعنی بورژوازی ملی» باز کند. از نظر او بورژوازی یا نیروهای مولده را تکامل می‌بخشد پس «ملی» است و یا هرچه میکند «کاذب و کمپرادوری» می‌باشد پس سگ زنجیری و «عامل» امپریالیسم باقی می‌ماند! ولی چیزی که در این میان بکلی از عرصه تحلیل خارج است آن که سرمایه یک رابطه اجتماعی معین است و اگر این رابطه بمفهوم ایجاد ارزش اضافه و تقسیم آن میان کاپیتالیست‌ها در اشکال گوناگون، سود، بهره بانکی، سود صنعتی و بالاخره مافوق سودهای کلان امپریالیست‌ها و انحصارگران است، بنابراین قبل از هر چیز می‌بایست به این مسئله توجه شود. بعلاوه این مناسبات فقط به استعانت نیروهای مولده معین امکان‌پذیر می‌گردد. و سرمایه مالی هم، هرچند بنا به انحصاربودنش همه تولیدکنندگان خود را نیز مقید می‌سازد - یعنی به انقیاد صوری میکشاند - اما به بسط انقیاد واقعی نیز می‌پردازد. و در این انقیاد واقعی، از موضع سرمایه با موقعیت انحصاری عمل میکند. ما جلوتر به این مطلب خواهیم پرداخت. در اینجا فقط بایستی یادآوری کنیم که نظریه «نظام وابسته» یعنی تئوری مبتنی بر تصنعی بودن تکامل سرمایه داری، بخصوص با طرح اینکه گسست رابطه جزء (کشور وابسته) با کل (متروپل) درون پدیده را با اختلال عظیم مواجه می‌سازد. این حقیقت را که سرمایه نیرویی بین‌المللی است و برایش همه مرزهای ملی فقط حصارهای تنگ طبقات بورژوازی کشورهای مختلف اند کنار می‌نهد. ولی فقط با این دیدگاه فهمیده می‌شود که:

«چون شرط قبلی استثمار مستعمراتی آنست که تا حدی تکامل تولید را در مستعمرات تشدید کند این تکامل در اثر وجود انحصار امپریالیستی در جهاتی متوجه می‌باشد و تا حدی تشدید پیدا میکند که با منافع متروپل مطابقت نماید و بخصوص با ادامه و حفظ انحصار مستعمراتی وی مغایرت نداشته باشد. مثلاً ممکن است باعث آن بشود که قسمتی از دهقانان بجای تولید غلات دست به تولید پنبه، نیشکر یا کائوچو برنند... اما این موضوع بطریقی صورت می‌گیرد و بوسیله ای انجام میشود که نه تنها با منافع پیشرفت و توسعه اقتصادی مستقلانه کشور مستعمره سازگار نمی‌باشد بلکه برعکس وابستگی آن کشور را به متروپل امپریالیست بیش از پیش تقویت می‌نماید.» ۸ (تاکیدات از ماست).

مافوق سود تعیین می‌کند که سرمایه صادرشده در چه دورپیمایی از سرمایه بدو وارد میشود و همین مسئله در تقسیم بین‌المللی کار و توسعه ناموزون سرمایه داری نقش عمده‌ای ایفا می‌نماید. هرگاه رقابت میان چند امپریالیست در کشوری شدت گیرد، آنگاه این تکامل باز هم ناموزونتر و متنوع‌تر خواهد شد.

سرمایه مالی از انحصار در بازار جهانی برخوردار است و این به تجارت جهانی عصر ما خصوصیات متفاوتی می‌بخشد. این یا آن رشته معین تماماً تسخیر میشود، این یا آن تولید داخلی مواد خام تماماً در دست تراستها و کارتل‌های بین‌المللی معین قرار می‌گیرد و بطرز فوق‌العاده‌ای گسترش می‌یابد: پنبه، مس، نفت، نیکل، اورانیوم، آلومینوم، کائوچو و غیره. عمده‌ترین مواد خام مورد نیاز صنایع جهانی بدینوسیله از طریق انحصار فروش، یا خرید و تولید و یا هر سه با هم در دست عده‌ای انگشت شمار قرار می‌گیرد. سرمایه مالی بین‌المللی در رابطه با توسعه و پیدایش سرمایه داری در کشورهای مستعمره بر پروسه بدوی انباشت آنها رنگ خود ویژه و شدت می‌بخشد. گسترش انباشت بدوی در کشورهای مستعمره بالاخره کار را به آنجا می‌کشاند که بخش مهمی از تولید اجتماعی تحت مناسبات سرمایه داری انجام شود و ضرورت ضربه قطعی به فئودالیسم پیش آید. کمترین درباره صدور سرمایه می‌نویسد:

- «صدور سرمایه به مستعمرات پیشرفت و تکامل روابط سرمایه‌داری را در آن کشورها تسریع می‌کند. یک قسمت از سرمایه صادر شده که برای کارهای تولید به مستعمرات فرستاده شده تا حدی پیشرفت صنعت را تسریع مینماید ولی به هیچ وجه در جهت مستقلانه نبوده و بلکه درجهتی صورت می‌گیرد که وابستگی اقتصادی مستعمراتی را بر سرمایه مالی کشور امپریالیست تشدید و تقویت می‌کند.» (۸) کمیترون - تزه‌ای ششمین کنگره ۱۹۲۸

این سرمایه‌ها عموماً در بدو امر در رشته‌های موادخام، کشاورزی، ارتباطات، پاره‌ای صنایع نظامی و تابع دولت و پاره‌ای صنایع مصرفی وارد می‌گردند. بهمین دلیل توسعه بخش مصرفی بدون هیچ رابطه‌ای با بخش تولید و وسائل تولید صورت می‌پذیرد. بدین ترتیب دیده میشود که تجارت جهانی و صدور سرمایه نه تنها در انبساط مناسبات کالایی و بورژوازی نمودن روابط بلکه در تشکیل قطب سرمایه نیز دخیلند. امپریالیسم که از این طریق میلیاردها مافوق سود کسب می‌کند، درحقیقت با استثمار کارگران، دهقانان و تولیدکنندگان خرد شهری، سرمایه اولیه صادر شده را تامین و از آنهم بیشتر سودهای هنگفتی به کف می‌آورد.

درهمین جا ذکر موضوع دامنه ناموزونی تکامل در رابطه با سرمایه مالی نیز ضروری است. در واقع سرمایه مالی، سرمایه سوداگر - کمپرادوری داخلی و ملاکان و فنودالها، هر یک زمینه‌های استحصال و بهره‌کشی خود را دارند. در شهرهای بزرگ کم و بیش سرمایه داری صنعتی پدیدار میشود و در حالیکه در جوار آن فنودالیسم و مناسبات نیمه فنودالی و دورگه بیداد میکند و تولیدکننده خرد شهری به انقیاد صوری سرمایه کشیده شده است.

هرچه سرمایه داری بیشتر توسعه یافته، انباشت پول - سرمایه در دست عده‌ای از بوروکراتها، تجار و سرمایه‌داران نوپا و دولت آنها را ناگزیر ساخت برای تبدیل پول خود به سرمایه، و جهت تامین منافع بیشتر به تضعیف فنودالیسم پردازند. پروسه استقرار نهایی سرمایه‌داری در این کشورها بهر صورت و تحت هر اوضاع و احوال اجتماعی معینی صورت گرفته باشد (و یا بگیرد) پروسه‌ای منطبق با منافع سرمایه‌مالی در تبدیل بازار داخلی، به بازار واحد، یعنی کشاندن مولدین به تولید کالایی - و بورژوا - دهقانی می‌باشد. پروسه‌ای که از یکطرف برای سرمایه مالی بمعنای گسترش هر چه بیشتر بازار داخلی و وحدت آن در جهت مبادله کالایی و تجارت و از طرف دیگر مساعدترین زمینه جهت صدور سرمایه است. باید توجه داشت که صدور سرمایه خود نمی‌تواند بدون بسط سرمایه‌داری و وجود نیروی کار آزاد و مبادله کالایی و ضربه خوردن قطعی فنودالیسم ابعاد وسیعتری بیابد. مارکس در توضیح موضوع مستعمرات یادآوری کرد:

- «رژیم سرمایه داری در این نواحی همه جا با این مانع بر می‌خورد که تولیدکننده به مثابه صاحب اختیار شرایط کار خویش، بجای آنکه سرمایه دار را متحول کند از راه کار شخصی، خویش را تامین کند، تضادی که بین این دو سیستم اقتصادی از بیخ و بن متباین وجود دارد، عملاً در مبارزه‌ای که میان آنها درمیگیرد نمایان میشود... سلب مالکیت عرصه و اعیان از توده‌های مردم پایه شیوه تولید سرمایه داریست. بعکس بنیان مستعمره نشینی آزاد [و هر مستعمره‌ای که در آن نظامات کهن وسیع است - رزمندگان] در آنست که مجموع زمینها ملک عموم مردم است. [اگر حتی فنودالی نباشد! - رزمندگان].

نظر به اینکه در مستعمرات هنوز جدایی کارگر از شرایط کارش و از زمین که ریشه‌ی اسباب و شرایط مزبور است وجود ندارد، یا فقط جسته و گریخته و یا به مقیاس محدودی تحقق یافته است، جدایی کشاورزی از صنعت نیز هنوز بوجود نیامده و انهدام صنعت خانگی روستایی هم انجام نیافته است. بنابر این از کجا باید بازار داخلی برای سرمایه بوجود آید؟» - ۹ (تاکیداز ما) مارکس درباره صدور سرمایه در قرن ۱۹ و به کشورهای استرالیا - آمریکا سخن می‌گوید. این سخنان درباره کلیه مستعمرات صادق است. همانطور که پیدایش مبادله کالایی و سرمایه داری موجب صدور سرمایه و زمینه امکان آن شد خود صدور سرمایه مجدداً بر توسعه سرمایه داری شدت بخشید. سرمایه در همه اشکالش وارد این پروسه شد و آنرا سرعت داد. و این به مفهوم ضمنی وابسته شدن سرمایه داری رو به پیدایش به کشور متروپل و سرمایه مالی بود.

- «آنچه امکان صدور سرمایه را فراهم میسازد اینستکه یک سلسله از کشورهای عقب مانده اکنون دیگر به دایره سرمایه داری جهانی داخل شده‌اند.» - ۱۱ و درعین حال :

«صدور سرمایه به کشورهای دیگر در تکامل سرمایه داری آنها تاثیر بخشیده و بسی بر سرعت این تکامل می‌افزاید.» - ۱۱

بهمراه پیدایش سرمایه داری و پیشرفت انباشت بدوی، سرمایه مالی هم سرعت بدان می‌بخشد (از هر لحاظ) و هم جهت معینی. همانطور که تجار و بوروکراتها و بورژوا- ملاکین از بدو امر در وابستگی اقتصادی و اشتراک منافع با سرمایه مالی قرار دارند آن بورژوازی صنعتی نیز که فرزند بلاواسطه آنان است. در همین وابستگی اما به میزان سخت گسترده‌تر و عمیق‌تر قرار دارد. پروسه بدوی انباشت در کشورهای مستعمره و وابسته بدینسان همان پروسه پیدایش سرمایه داری وابسته نیز هست.

جوامع نیمه مستعمره - نیمه فئودالی، فی‌الواقع همان جوامعی هستند که در گذار به این سرمایه‌داری قرار داشتند. آن رنگ- سیمای خود ویژه‌ای که پروسه انباشت بدوی در کشورهای عقب مانده بخود گرفت، تحت اثر شرایط بین‌المللی پیدایش و رشد خود و چگونگی اثر متقابل این شرایط در درون پدیده بود. در یک ابعاد و مقیاس جهانی - تاریخی امپریالیسم این رنگ خود ویژه را از اینطریق به کل روند می‌پاشد که در قطب سرمایه جایی دارد و در این قطب موقع انحصاری را احراز کرده است. معمولاً این نکته را بطرز مکانیکی درک می‌کنند و به مباحث پیچاپیچی از این قبیل می‌پردازند که کدام عامل تعیین کننده است؟ از نقطه نظر بررسی سرمایه‌داری، پروسه بدوی انباشت چیزی جز خلع ید از تولیدکنندگان بلاواسطه، تمرکز ثروت اجتماعی در قطبی و نیروی کار در قطب دیگر نیست و این تحول نمی‌تواند در جامعه‌ای که کاپیتالیسم در آن رشد میکند صورت نگیرد. عامل خارجی - اعم از آنکه معادله تجاری باشد یا صدور سرمایه و انحصار بین‌المللی منابع مواد خام و غیره - در این پروسه نقش ویژه خود را از اینطریق ایفا میکند که هم در سلب مالکیت مولدین خود شرکت دارد و هم در قطب سرمایه متمرکز می‌گردد و چنانکه در سطح بین‌المللی نماینده این قطب می‌باشد [سرمایه مازاد برای صدور]. و از همینجاست که می‌گوییم جوامع سرمایه داری وابسته در ماهیت امر: جوامعی سرمایه‌داری اند با این ویژگی که سرمایه‌مالی در آنها به استحصال مافوق سود مشغول است و در تقسیم بین‌المللی سرمایه‌داری به دورپیمایی جهانی سرمایه وابستگی انقیاد آمیز دارند. [ر. ک. بخش بعدی]

قبلاً گفته شد که دولت در جوامع مستعمره و نیمه مستعمره مبین اتحاد سیاسی بورژوا- کمپرادورها و ملاکین فئودال و بورژوا ملاکین در برابر توده‌ی دهقانان و کارگران است. این دولت‌ها اغلب آشکارا به امپریالیسم وابسته‌اند. آنها از لحاظ مالی و سیاسی - دیپلماتیک عمیقاً به این یا آن امپریالیسم وابسته بوده و سیاستهای داخلی و دستگاه دولتی خود را در خدمت منافع آنها بکار می‌بندند. از آنجا که منافع امپریالیسم و کمپرادورها و فئودالها در هم تنیده شده، دستگاه دولتی زیر نظارت و با مشارکت مستقیم و یا غیر مستقیم امپریالیستها و توسط عمال آنها می‌چرخد و کنترل میشود. سیاست‌های مالی - اقتصادی و اجتماعی بر این مبنا اتخاذ میشوند. امپریالیستها به کمک یاور خود دیپلماسی ما از این دولتها امتیازات بزرگ و عمده بازرگانی، بانکی و استخراج معادن، امتیازات گمرکی می‌گیرند. آنها را به اتحادیه‌های اقتصادی - نظامی می‌خوانند و از آنها پایگاههای جنگی و تعهدات نظامی می‌ستانند. سرمایه مالی از طریق وام و اعتبارات میلیاردی اسلحه به این دول می‌فروشد تا در حفظ منافع مشترک بکوشند و انقلاب را خفه سازند و در صورت لزوم به نفع کشور متروپل وارد جنگ گردند. اگر در مواردی تمامی دستگاه دولتی در اختیار و اراده سرمایه مالی و عمال سیاسی آن و نیروی نظامی‌اش باشد طبیعی است که حق ملت در تعیین سرنوشت خویش تمام نقض شده است و نه فقط در اینجا بلکه وقتی دولتی ظاهراً استقلال سیاسی داشته اما عملاً در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک به سرمایه قرار داشته باشد نیز قاعده همین است:

در اینجا سرمایه مالی از طریق عمال خود شرایط را به نفع خویش و بزبان رقبا حفظ میکند. منافع مربوط به تقسیم جهان به مناطق نفوذ اقتصادی به نوبه خود در این موقعیت سیاسی وابستگی تضاد ایجاد کرده و موجبات انواع کودتاهای امپریالیستی از جانب رقبا را فراهم می‌سازد.

دولت محل بند و بست‌های مالی، کسب امتیازات بزرگ بانکی - تجاری - صنعتی و نظامی و معاملات پر سود می‌گردد. سرمایه مالی جهت تامین سودهای کلان با همه مرتجعین سوداگر و فئودال و بورژوا ملاک بر علیه توده‌ها و انقلاب متحد میشود و از این دولتها که تماماً در خدمت منافع آن و بهره‌کشی و مکیدن خون مردم است بسختی پشتیبانی میکنند و در شرایط انقلابی مستقیماً (اگر حضور نداشته باشد) به کمک متحد خویش می‌آید و یا آنرا به هر نحو تقویت میکند.

ولی همانطور که خود دولت اتحاد بورژوا- ملاکی است، اتحادی که دیر یا زود باید به نفع سرمایه داران بوروکرات و تجار تغییر کند و خود ملاکین هم به سمت بورژوا شدن می‌روند و از آنهم بیشتر در انقیاد بورژوازی قرار می‌گیرند، همانطور هم اتحاد امپریالیسم با این طبقات مرتجع به نفع بورژوازی بهم می‌خورد:

بورژوازی که تماماً ضدانقلابی بوده و در وابستگی به سرمایه مالی قرار دارد. آنچه امپریالیسم را به بورژوازی نزدیک‌تر می‌سازد و منافع مستقیم او در سرمایه داری وابسته و انبساط تولید کالایی است. بورژوازی ضدانقلابی به منظور پایان بخشیدن به پروسه انباشت بدوی ناگزیر است کار را با سلطه بر فئودالیسم یکسره کند و خود ضروریات تولید سرمایه‌داری این امر را ضروری می‌سازد، می‌بایست عناصر تولید سرمایه‌داری تماماً آزاد شوند.

- «شالوده اقتصادی جامعه سرمایه‌داری از ساختمان اقتصادی جامعه فئودالی بیرون آمده است. انحلال این ساختمان عناصر آن شالوده را آزاد ساخت.»-۹

این تحول در اینجا، در عصر امپریالیسم و در کشورهای وابسته دیگر اساساً به شیوه‌ای بوروکراتیک- ارتجاعی انجام می‌گیرد. مبنای شیوه بوروکراتیک تحول به سرمایه داری در سازش، همزیستی و اتحاد طبقات کهنه و بورژوازی قرار دارد. بورژوازی کمپرادور که پشتوانه جهانی خود را در سرمایه‌داری دارد و در درون جامعه نیز می‌تواند به همان شیوه تولید کهنه بچسبد و آنرا بمکد ضرورتی در انهدام پیش شرط وجود خود نمی‌یابد. ضمناً مالکین فئودال بطور معکوس به وی می‌پیوندند. توسعه مبادله کالایی میان تاجر و بوروکرات سرمایه‌دار شده با مالک چنان پیوندی ایجاد می‌کند که بورژوا- ملاک از آن زاده می‌شود. گذشته از این توسعه سرمایه داری و انباشت بدوی در جامعه اساساً به پشتوانه مستقیم اتحاد سیاسی مذکور رخ می‌دهد و خود این اتحاد سیاسی یعنی دولت راه و رسم سرمایه‌داری را در پیش می‌گیرد. فئودال به تدریج در سایه حمایت دولتی به بورژوا بدل می‌شود و تحول ارضی از طریق تبدیل اراضی کشاورزی به مزارع تولید به منظور فروش، برقراری سیستم اجازه کاری و مزدوری بر روی زمین و بدون تحولات ارضی بزرگ و انقلاب دهقانی و مصادره اراضی و ... پیش می‌رود. شیوه‌های بوروکراتیک که اصطلاحاً در مورد فئودالیسم «اصلاحات ارضی» خوانده می‌شود به پروسه‌های مذکور کندی بخشیده و موجب می‌گردند تحول سرمایه داری در کشاورزی نه از راه انقلابی «فرانسوی» بلکه از راه «پروسی»، رفرمیستی تحقق یابد.

پس چنین اتحاد سیاسی میان بورژوازی و ملاکین و دولت مبین آن، نه فقط از تحولات انقلابی جلو می‌گیرد بلکه همه گونه تغییری در زمینه ارضی و غیره را بشیوه‌ای ارتجاعی یعنی با سرکوب مداوم انقلاب عملی می‌سازد. اینکه همه پروسه فوق را تحول بوروکراتیک- ارتجاعی می‌خوانیم. البته به هیچ وجه فقط مربوط به خصوصیات اخیرالذکر نبوده و متوجه مسئله دیگر، یعنی مفهوم تحول دمکراتیک انقلابی عصر ماست.

دوران انباشت بدوی در مستعمرات و کشورهای وابسته فئودالیسم را از درون دچار پوسیدگی و تغییر تدریجی می‌سازد. اما با این حال جامعه کماکان در مرحله انتقال از فئودالیسم به سرمایه داری است. طبقه بورژوازی کم و بیش شکل می‌گیرد و اکنون در برابر پیشرفت بعدی سرمایه داری و سلطه آن در جامعه بایستی ساختمان غالب فئودالیسم بکلی در هم خرد شود و راه را برای گسترش هرچه بیشتر کاپیتالیسم باز کند.

در اینجا است که دولت در اتحاد با امپریالیسم راه را باز می‌کند. توسعه سرمایه داری بقایای وسیع فئودالیسم را در مخاطره قرار می‌دهد. ولی چنانکه گفتیم همزیستی میان بورژوازی تجاری و فئودالیسم از اقدام قاطع اولی علیه دومی مانعت می‌کند. بورژوازی هر آنجا که فئودالیسم مانعی در راه پیشرفت سرمایه است به کمک اتحاد و قدرت سیاسی خود در این اتحاد وارد عمل می‌شود و بدین منظور به فئودال ها فشار وارد می‌سازد و آنها را وادار به گذشت‌های معین و محدود می‌نماید. بویژه در برابر جنبشهای انقلابی دهقانی و از ترس انقلاب دولت وادار می‌شود ضمن سرکوب انقلاب در اینجا و آنجا است به پاره ای اصلاحات جهت تقویت بورژوازی دست بزند. البته این اصلاحات همواره نه فقط بمیزان محدود انجام می‌گیرد، بلکه از طرفی همراه است با باز پرداخت قیمت اراضی به فئودال و از طرف دیگر انقیاد دهقان توسط دولت. تجار در این زمینه عملیات خود را ادامه می‌دهند بهر حال این عقب نشینی‌های جزئی که تحت اثر فشار بورژوازی و جنبشهای دهقانی صورت می‌گیرد، منجر به پیشرفت سرمایه‌داری و یا شرایط آن می‌گردد. در کنار این پروسه بی‌خانمانی دهقانان، فقر و انقیاد فزاینده آنها باز هم اردوی کار را فشرده‌تر می‌سازد و در قطب مقابل سرمایه را هر چه بیشتر متمرکز می‌نماید.

چه دولت، چه بورژوازی مولد تازه پا، در نقطه معینی از تکامل ناگزیر میشوند برای شکل بخشیدن نهایی به بازار داخلی و ایجاد محیط مساعد جهت تسلط کامل شیوه تولید سرمایه‌داری، فئودالیسم را بمثابه شیوه مسلط تولیدی از میدان بدر رانند. ما در اینجا به شرایط خود ویژه این تحول و کل پروسه تقریباً هیچ نظری نیفکنده‌ایم. بلکه می‌خواهیم موضوع را از زاویه صرفاً تاریخی و مفهومی که دارد تعقیب کنیم. آن دسته «اصلاحات ارضی» که در اغلب کشورهای نیمه‌مستعمره و وابسته و در درجه معینی از تکامل بخصوص پس از جنگ جهانی دوم بروز کرد، هیچ چیز نبود مگر وارد کردن آخرین ضربه به منظور تسلط سرمایه‌داری و شکل‌گیری نهایی بازار داخلی واحد. در همه جا این پروسه همراه است با اولاً: سرکوب انقلابات و جنبشهای دهقانی و توده‌ای که به منظور حل قطعی مسئله ارضی و فئودالیسم برانگیخته شده‌اند. ثانیاً: این اصطلاحات به شیوه بورکراتیک، با کندی، حفظ حداکثر نظامات کهن و بخصوص شیوه‌های انتقال و تبدیل فئودال‌ها و بورژوا-ملاکین به سرمایه‌داران مدرن و زمینداران همراه بوده است. ثالثاً: همان قدرت دولتی که تا حال حافظ منافع فئودالها و سوداگران بود، اکنون وظیفه تاریخی انجام این تحول اخیر را بعهده می‌گیرد. به این ترتیب اتحاد سیاسی مذکور عموماً به نفع بورژوازی تغییر می‌کند. در این راه قدرت دولتی کم و بیش ناگزیر میشود به کودتا متوسل شود و پاره‌ای مقاومت‌های ارتجاعی را در برابر این تحول که خود ارتجاعی بوروکراتیک است، سرکوب سازد. چنین مقاومتی عمدتاً از سوی فئودالها و بورژوازی تجاری صورت می‌گیرد و در جهت ممانعت از تسلط بورژوازی دولتی و بزرگ عمل می‌کند. رابعاً: امپریالیستها به هرنحو از این تحول دفاع کرده و به آن کمک می‌دهند. از جنگ دوم به این سو و بخصوص از پایان دهه ۱۹۵۰ سرمایه‌مالی چنین سیاستی را در هر جا که امکان آن وجود داشته پیش گرفته است. اما نباید پنداشت که در همه جا پروسه مذکور به یک نحو انجام یافته است. در بسیاری موارد چنین پروسه‌ای محصول کودتاها و همچنین انقلابات شکست خورده می‌باشد. هر جا انقلاب شکست خورده است، ضدانقلاب همین راه را در پیش گرفته است و سرمایه‌مالی از آن استقبال نمود (هند و الجزایر). دهها کودتا (مثلاً در سوریه، عراق، مصر...) که اساساً موازنه سیاسی را بسود بورژوازی تغییر داد چنین وظیفه‌ای را عملی ساخت.

پروسه انباشت بدوی در اینجا رنگ خود ویژه‌ای گرفت. اما ماهیت آن به عنوان «پروسه خلع ید از تولیدکنندگان مستقیم» عوض نمی‌میشود. در عصر امپریالیسم و در شرایطی که انحصار نقش تعیین‌کننده‌ای در بازار جهانی یافته، انباشت بدوی لاجرم در چهارچوب مذکور صورت می‌گیرد و خودبخود ویژگی‌های معینی را حمل می‌کند:

- «تاریخ این خلع ید در کشورهای مختلف به رنگ‌های گوناگون آراسته است و مراحل دگرگونه‌ای را با ترتیبات متفاوت در دورانهای تاریخی مختلف طی می‌کند.»-۹

سرمایه‌داری وابسته، سرمایه‌داری است که در کشور مستعمره-نیمه مستعمره در طی قرن بیستم (در عصر امپریالیسم) مرحله بدوی انباشت خود را پشت سر نهاده است. سرمایه‌داری در کشور تحت سلطه امپریالیسم. درست چنین چیزی را خروشچفیس «راه رشد غیرسرمایه‌داری» می‌خواند!

## پایان بخش دوم

## منابع و توضیحات

- ۱- استانیسلاو اولیانفسکی : پیشگفتار بر «راه رشد غیر سرمایه داری» نوشته ی آندریف- ۱۹۷۷ - ترجمه فارسی
- ۲- کارن. ن. برونس (مسائل کشورهای رهایی یافته- جمع بندی دهه ۸۰-۱۹۷۰-۴-۱۹۸۳
- ۳- لئونید برژنف- گزارش به کنگره ۲۴ «ح. ک. ش.» مسکو- ۱۹۷۱- ص ۴-۲۳
- ۴- و. ی. چیرکین- ی. ا. یودین. «دولت با سمتگیری سوسیالیستی» - ۱۹۷۸ مسکو
- ۵- اولیانفسکی. رهایی ملی
- ۶- مجله صبح و سوسیالیسم- تغییرات بنیادی در شرق میانه- فوریه ۱۹۸۰- ترجمه فارسی- متن تبادل نظر در «کمسیون مسائل جنبش رهایی بخش ملی در کشورهای آسیا و آفریقا» و ابسته به مجله بررسی مارکسیستی جهان (World Marxist Review) نظریه مذکور در متن متعلق به آکادمیسین ر. آخراسویچ ( R. Akhramovich) استاد دانشگاه و محقق امور افغانستان از اتحاد شوروی است.
- ۷- نامه سرگشاده کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی - ۳۰ مارس ۱۹۶۳
- ۸- کمیترون - تزهایی ششمین کنگره بین المللی کمونیستی در باره جنبش رهائی بخش در کشورهای مستعمره و وابسته - ۱۹۲۸
- ما مطالعه دقیق این سند گرانها و پر ارزش کمونیستی را به کلیه کمونیستهای ایران توصیه مینمائیم.
- ۹- کاپیتال جلد ۱
- ۱۰- کاپیتال جلد ۳
- ۱۱- امپریالیسم بمتابه بالاترین مرحله سرمایه داری
- ۱۲- ای. آندریف. راه رشد غیر سرمایه داری
- ۱۳- کندي. استراتژی صلح.

